آینه امروز

آفتاب

ناگفته‌های علی‌اکبر صالحی بعد از توافق لوزان

«مذاکره همزمان با شش کشور بسیار سخت بود ضمن اینکه وزن و جایگاه کشورها نیز با یکدیگر متفاوت بود. بدین معنا که میزان تأثیر ایالات متحده نسبت به سایر کشورهای درگیر در موضوع بیشتر بود. بنده به‌عنوان وزیر امور خارجه خدمت مقام‌معظم‌رهبری رسیدم و درخواست کردم راه دیگری را امتحان کنیم. آمریکایی‌ها در آن زمان، پیشنهاد خود را از طریق عمان به ما اعلام کرده بودند بنابراین اینجانب با توجه به وزنی که آمریکا در مذاکرات داشت، از محضر مقام‌معظم‌رهبری تقاضا کردم که اجازه دهند ما مسیر دوم را امتحان کنیم. ایشان با توجه به سابقه‌ای که آمریکا داشت فرمودند که آمریکا عهدشکنی می‌کند. اینجانب عرض کردم که اجازه دهند برای اتمام‌حجت هم که شده ما این مذاکره را انجام دهیم....با بزرگواری مقام‌معظم‌رهبری با انجام این گفت‌وگوها موافقت شد البته ایشان شروطی را برای این کار مقرر فرمودند. پس از موافقت رهبری معظم، ضروری بود تا هماهنگی‌هایی در سطح دولت انجام گیرد که در این مرحله با مشکل مواجه شدیم....از اینجا تفاوت میان دولت دهم و یازدهم قابل مشاهده است. با توجه به موافقت و اجازه معظم‌له، ما باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن این کار را انجام می‌دادیم. در آن زمان شرایط بسیار مناسب بود که اگر مثل امروز همدلی و هم‌زبانی بود، جلو می‌رفتیم اما متأسفانه با یک‌سری عدم‌هماهنگی‌ها مواجه شدیم....کار دیر پیش رفت. آمریکایی‌ها اصرار داشتند که این کار قبل از انتخابات آنها انجام شود با اینکه ما ارتباط مکاتبه‌ای غیررسمی از طریق عمان داشتیم اما مذاکره حضوری، دیر اتفاق افتاد. بالاخره ما جلسه اول را برگزار کردیم و در آن زمان معاون وزارت امور خارجه آقای خاجی به‌اتفاق تعدادی از مدیران کل وزارتخانه، به‌عنوان مسئول مذاکره به این جلسه رفتند و در جلسه اول روی یک‌سری اصول موافقت‌های اولیه انجام شد. اما جلسه دوم باز هم به‌دلیل همین عدم‌هماهنگی‌ها به تعویق افتاد. هرچقدر ما فشار آوردیم، کار پیش نمی‌رفت و درنهایت جلسه دوم هم برگزار شد که همه این موارد مستند است. نامه‌نگاری‌ها و بداخلاقی‌هایی که در این فرایند انجام شده به‌صورت مستند وجود دارد که تاریخ در مورد آن قضاوت خواهد کرد. خوشبختانه بار دوم منجر به این شد که در نامه‌ای که سلطان عمان برای آقای دکتر احمدی‌نژاد نوشت، این نکته ذکر شد که نماینده آمریکا و نماینده ایران نزد بنده آمدند و نمایندگان آمریکا اعلام کردند که غنی‌سازی ایران را به‌رسمیت می‌شناسند. این نخستین قدمی بود که در راه مذاکرات برداشته شد....بنابراین شد که ما به جلسه سوم برویم که به آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری ایران رسیدیم. می‌خواهم بگویم برای هر دور از این گفت‌وگوها آنقدر انرژی و وقت صرف گردید که تا این حد زمان‌بر شد.»

کیهان

گردش آزادانه خبرنگار صهیونیست در ایران!

در خبرها آمده بود «اورلی آزرلایی» یکی از مشهورترین خبرنگاران روزنامه صهیونیستی یدیعوت آحارونوت، ۱۴ روز تمام در ایران بوده و به تهیه گزارش و کسب خبر و مصاحبه با مردم مشغول بوده است! او گزارش می‌دهد در ایرانگردی‌اش اصفهان، شیراز و تخت جمشید و تهران را دیده و با مردم آنها صحبت کرده است و درباره انتظار مردم ایران برای برقراری رابطه با آمریکا و حتی اسرائیل داستان‌سرایی کرده است! صرف‌نظر از اینکه او چه نوشته و گزارش وی از جامعه ایرانی تا چه حد مغرضانه بوده است- که البته از یک خبرنگار صهیونیست انتظاری جز این هم نیست- پرسش مهم و کلیدی آن است که خبرنگار مذکور با چه هویتی به ایران آمده است!؟ بدیهی است که او نمی‌تواند با پاسپورت رژیم صهیونیستی به ایران آمده باشد بنابراین آیا با گذرنامه جعلی سفر کرده است؟! مسئولان مربوطه در وزارت ارشاد اسلامی که متولی انجام امور مربوط به ورود و خروج خبرنگاران خارجی هستند باید به این پرسش بدیهی پاسخ بدهند که ورود یک خبرنگار اسرائیلی و گردش دو هفته‌ای او در کشور، چگونه اتفاق افتاده است؟!

اعتماد

فرمایشات رهبری؛ خطوط قرمز برای منتقدان و مذاکره‌کنندگان

کاظم جلالی:پیام سال «دولت و ملت، همدلی و هم‌زبانی» پیامی کاملا روشن و مشخص است که در فرمایشات اخیر ایشان باز هم مورد اشاره و تأکید قرار می‌گیرد. اینکه ایشان می‌فرمایند که فضای انتقادات باید در چارچوب گفت‌وگوهای سازنده پیش برود و نهایت همه مسیرها به حفظ و تقویت منافع ملی منتهی شود، تکلیف همگان را در حوزه‌های مختلف مشخص می‌کند. ما با توجه به فرمایشات اخیر ایشان نیاز داریم تا فضای انتقادی داخل را از سمت چالش به سمت گفت‌وگو سوق دهیم. در مجموع فضای عمومی فرمایشات اخیر مقام‌معظم‌رهبری فضایی مثبت نسبت به روند مذاکرات بود. مطالبه همه گروه‌های ایرانی این است که مذاکره را برای رسیدن به نتیجه می‌خواهند نه مذاکره برای مذاکره. آن هم نتیجه‌ای که مبتنی بر عزت و منافع ملی باشد که مورد تبیین مجدد مقام‌معظم‌رهبری قرار گرفت.

عکس: رنوفه رستمی

فریدون و حامد از یدالله می‌گویند

سپهر سحابی از پنجره خانواده

لیلا ابراهیمیان

دو،سه‌دقیقه مانده به زمان مصاحبه؛ با عجله از تاکسی پیاده می‌شود. همزمان باهم به در ساختمان شماره سه رسیده بودیم. دفتر کارش در میدان هفت‌تیر، در یکی از ساختمان‌های چندین‌ساله و چندطبقه واقع شده. در و دیوار ساختمان از همان جنس آجرهای دودگرفته است؛ نمایی که زینت اکثر ساختمان‌های شهر تهران است. قاطی سلام و احوالپرسی، در ساختمان را باز می‌کند. از پله‌ها که بالا می‌رویم، خانم شجاعی به استقبال آمده و می‌گوید «با هم رسیدید؟» او ۴۰سال است که با «گروه‌فرهنگی اخلاق» کار می‌کند؛ با دکتریدالله سحابی، مهندس عزت‌الله سحابی، فریدون سحابی- سومین فرزند دکتر یدالله و معصومه اسدی (دخترعمه دکتر) - و دیگران. چهره‌اش نشانی از بازمانده شور جوانی، تیزبینی و دقت نظر دارد، قدی متوسط که گویا در گذر زمان کوتاه‌تر هم شده. چشمانی مهربان و لباس‌های اتوکشیده و منظم با ترکیب رنگ مناسب. کوتاه، گرم، مطمئن و صریح سخن می‌گوید. من را به دفتر کارش راهنمایی می‌کند؛ اتاقی با تابلو «دفتر مهندس عزت‌الله سحابی». سال‌ها اینجا دفتر کار مهندس عزت‌الله بود و حالا دفتر موسسه «دین‌مهر» و «گروه فرهنگی اخلاق» در آنجا قرار دارد و یک‌سال است که تحریریه مجله «ایران فردا» در طبقه بالای ساختمان کار می‌کند. فریدون سحابی می‌گوید وسایل اتاق همان است که برادرم استفاده می‌کرد؛ میزی نسبتا بزرگ با لوازم اداری سبزرنگ. اتاق، بوی کهنگی و خاک می‌دهد. در کنار صندلی‌های رنگ‌ورورفته که می‌ایستی فکر می‌کنی که تو را با خود به اعماق تاریخ می‌برند. نقشه‌ای به‌جامانده از تهران سال ۱۳۸۲ و عکس‌های عزت‌الله، دخترش هاله و هدی صابر روی نقشه چسبانده شده.

پرده کرکره‌ای متمایل به سفید - و شاید آبی‌آسمانی کم‌رنگ که چندان سفید نمی‌نماید- بر پنجره آویزان است و با وسایل اتاق هارمونی ندارد. پرده‌ای غبارگرفته که به‌سختی، سرخوشی آفتاب ظهر بهاری را به درون اتاق راه می‌دهد، مگر اینکه کنار زده شود. در طبقات کتابخانه کوچک کتاب‌هایی درباره تاریخ و اقتصاد و توسعه با کم‌حوصلگی کنار هم چیده شده. می‌گوید کتابخانه مهندس عزت سحابی به طبقه بالای ساختمان منتقل شده. اتاق خالی است و پنکه زمینی در چرخش که هوای دم‌کرده اتاق کوچک را بیرون براند. وسایل پذیرایی که در آن می‌توان گذر زمان را حس کرد؛ استکان کوچک با پایه‌ای نقره‌ای‌رنگ با شیرینی باقلوا. فریدون سحابی اصرار می‌کند که حتما از آن خورده شود.

در باز می‌شود و حامد - نوه دکتریدالله سحابی- مدیرمسئول مجله «ایران فردا» وارد می‌شود؛ چنددقیقه‌ای تأخیر دارد. وقتی وارد می‌شود، تعجب می‌کنم و خوشحال می‌شوم. می‌گویم چرا تلفن را جواب نمی‌دهید و او با لبخند می‌گوید: «آمده‌ام تا سؤالات شما را پاسخ دهم». در پیام کوتاه تلفنی خواهش کرده بودم که زمان مصاحبه با فریدون سحابی حضور داشته باشد؛ اما یادم نمی‌آید که ساعت و روز مصاحبه را اطلاع داده باشم. فکر می‌کنم از عمویش پرسیده باشد. بعد از چنددقیقه هر دو مقابل من روی صندلی قدیمی می‌نشینند و آماده شنیدن. سؤالاتم را در ذهن مرور می‌کنم. باید گپ‌وگفت را شروع کنم. رو به فریدون سحابی می‌گویم: «گفته می‌شود می‌توان دیدگاه‌های سیاسی دکترسحابی را در وجود مهندس عزت‌الله دنبال کرد و شما فقط وجه فرهنگی و اجتماعی پدر را به ارث برده‌اید؟» به‌صورتم دقیق می‌شود و با لبخندی کمرنگ می‌گوید: «من هم فکر می‌کنم این‌طور باشد. من معلم هستم و اکثر دانشجویان من را به سخت‌گیری و نظم می‌شناسند». فریدون سحابی استاد زمین‌شناسی دانشگاه تهران است. در همان رشته‌ای تحصیل کرده که پدرش استاد آن رشته بود و استاد همان دانشگاه. درباره انتخاب رشته‌اش می‌پرسم؛ به اختیار خود بود یا اصرار پدر؟ می‌گوید «دانشگاه تهران را دوست داشتم و نرده‌های سبزرنگ دانشگاه ایدئال و آرمان من بود. نمی‌دانم جوانان امروز درباره این محیط مقدس چگونه فکر می‌کنند. من عاشق این دانشگاه بودم، اما دوست نداشتم جایی که پدرم کار می‌کند، درس بخوانم. برای همین می‌خواستم به دانشکده کشاورزی بروم. هنوز هم رشته کشاورزی را دوست دارم. آن‌زمان هر دانشکده‌ای به‌طور مستقل آزمون برگزار می‌کرد. به‌هرحال، من دوست نداشتم شاگرد پدرم باشم. در آزمون ورودی رشته مهندسی کشاورزی و زمین‌شناسی و چندرشته دیگر پذیرفته شدم. می‌خواستم در رشته کشاورزی ثبت‌نام کنم، اما پدر دستور دادند که در دانشکده علوم ثبت‌نام من انجام شود». با تعجب و شاید با لحنی اعتراض‌آلود می‌پرسم شما هیچ اعتراضی نکردید؟ و او با حالت تسلیم می‌گوید: «نه اعتراض نکردم و پذیرفتم». بعد ادامه می‌دهد: «حقیقت این است که نه به عقل من رسید که اعتراض کنم و نه اعتراض کردم. من دوست داشتم در دانشکده شبانه‌روزی کرج درس بخوانم. محیط دانشجویی آنجا را دوست داشتم. پدر اجازه نداد و من هم پذیرفتم». تأکید می‌کند شرایط آن‌زمان را با ضابطه‌های امروز مقایسه نکنید. الان دو پسر و دختر من هیچ‌کدام نظر من را درباره انتخاب رشته تحصیلی خود قبول نکردند. مثلا من دوست داشتم «هومن»، مهندسی عمران بخواند، ولی او در رشته مکانیک تحصیل کرد و دخترم به‌جای پزشکی، دندان‌پزشکی را انتخاب کرد. بعد توضیح می‌دهد «ما و مادر پذیرفته بودیم که پدر در خیلی از موارد صاحب‌نظر است و نباید روی حرف ایشان حرفی زد و هرگز به تصمیم و نظر ایشان اعتراض نکردیم». می‌خواستم بپرسم که مادر شما با فعالیت سیاسی همسر و فرزندانش مخالفت می‌کرد؟ اما سؤال را عوض کردم و به‌جای آن پرسیدم «خانه شما با سیستم پدرسالاری اداره می‌شد؟» او جواب می‌دهد «بله. کتمان نمی‌کنم، اما همه ما این روش را پذیرفته بودیم».

از سخت‌کوشی دکتریدالله سحابی می‌پرسم. حامد سحابی می‌گوید «پدربزرگ با عشق و علاقه کار می‌کرد و خیلی‌دقیق بود. او وجب‌به‌وجب ایران را می‌شناخت و از ما هم انتظار داشت ایران را بشناسیم». او به یاد می‌آورد «به‌دلیل شباهت اسمی، دقیق نمی‌دانستم شهر بجنورد و بیرجند در کدام استان قرار دارند. پدربزرگ خیلی از این مسئله ناراحت شد. می‌گفت چرا چیزی را که نمی‌دانید درباره‌اش نمی‌پرسید؟» او پدربزرگ را معلمی سختگیر و دلسوز می‌شناسد. اما فریدون، عموی حامد می‌خندد و می‌گوید «خاطرات من از پدر به این نرمی که حامد تعریف می‌کند نیست. برخورد پدر با نوه‌ها و فرزندانش متفاوت بود». بعد به یاد می‌آورد که زمان تحصیل او پدرش جوان بود و باانرژی؛ «انگیزه‌های آموزشی و معلمی در پدر قوی بود و نسبت به من بسیار حساس بود اما دلیلش را نمی‌دانم». می‌پرسم نسبت به برادران بزرگ‌تر از شما -عزت‌الله و علی (ایرج) - هم این‌قدر سختگیر بود یا فقط نسبت به شما رفتارش این‌گونه بود؟ می‌گوید: «عزت و ایرج بزرگ‌تر بودند. مهندس عزت در دوره عالی مشغول به تحصیل بود و ایرج هم به قول معروف، دم به تله نمی‌داد. ایرج به دانشسرای کشاورزی ساری رفت و خط دیگری پیدا کرد. اما من تحت‌نظر پدر بودم. هر هفته باید به پدر درس پس می‌دادم». او با چشمانی پر از اشک شوق تعریف می‌کند: «درس‌پس‌دادن به پدر به‌مراتب سخت‌تر از هر امتحانی بود. چون پدر فوق‌العاده دقیق، نکته‌بین و حساس بودند». بعد بیان می‌کند: «من از بازگویی این خاطرات ناراحت نمی‌شوم؛ من هرچه دارم از پدرم است. پدر تمام معیارهای معلمی را بر روی فرزندان خود پیاده می‌کرد». فریدون، نظارت پدر را به سه مقطع دبستان، دبیرستان و دانشگاه تقسیم می‌کند. «هر چه کم‌سن‌وسال‌تر بودم حساسیت پدر بیشتر بود».

فریدون:«درس‌پس‌دادن به پدر به‌مراتب سخت‌تر از هر امتحانی بود. چون پدر فوق‌العاده دقیق، نکته‌بین و حساس بودند». فریدون سحابی می‌گوید: «من از بازگویی این خاطرات ناراحت نمی‌شوم؛ من هرچه دارم از پدرم است. پدر تمام معیارهای معلمی را بر روی فرزندان خود پیاده می‌کرد.»

فریدون جزو شاگردان خوب و درس‌خوان بود. می‌گوید: «من سوگلی کلاس بودم. در کلاس سوم و چهارم معلم‌های من خانم حسینی و شهیدی بسیار معلم‌های دقیق و باتجربه‌ای بودند. آن زمان مشق شبانه داشتیم. اما کسی هدف از مشق نوشتن را برای ما نگفته بود. البته هنوز هم نمی‌دانم آیا کسی هدف از مشق نوشتن را برای بچه‌ها توضیح می‌دهد یا نه؟ ولی هر وقت پدر مشق من را می‌دید آن را به‌دلیل عدم رعایت ضوابط نگارشی پاره می‌کرد و من باید دوباره مشق را از اول می‌نوشتم». فریدون می‌گوید: «نمی‌دانستم چه انتظاری باید از مشق داشت تا اینکه یک‌بار پدر آن را توضیح داد: منظور از مشق یادگیری چگونه نوشتن است. باید بدانی چگونه از یک صفحه کاغذ استفاده کنی. باید صفحه حاشیه داشته باشد و تاریخ. طوری‌که کسی وقتی نوشته تو را بدون حضور خودت بخواند از متن، به پاسخ تمام سؤالاتش برسد... آن‌زمان درک این مسئله برای من سنگین بود». او شبی را به یاد می‌آورد که مشقش پاره شده و صبح با چشم گریان به کلاس رفته و از معلمش درباره علت مشق‌نوشتن خود پرسیده بود. معلم در پاسخ آن را تکلیف مدرسه و تکلیف شب نامیده بود و شاگرد از رفتار پدرش گله کرده بود«این رفتار پدر برای معلم من خیلی سنگین بود». آن‌موقع رسم بود که هرهفته آموزگار در «دفترچه رضایت» درباره وضعیت انضباطی، درسی، نظافت و اخلاق دانش‌آموز به اولیا گزارش می‌نوشت «در دفترچه من همیشه در دو یا سه خط برای پدر می‌نوشتند فریدون دانش‌آموز خوبی است». پدر هم برای معلم‌ها در زمان مناسب در دو یا سه صفحه جواب می‌نوشت. جوابی که دانش‌آموز و شاید معلم هم نمی‌توانست بخواند.

از دکتر فریدون سحابی می‌پرسم زمان تحصیل شما در مدرسه، پدر در اداره فرهنگ تهران بود؟ و او به یاد می‌آورد که روزی پدرش به‌همراه دکتر حسابی، وزیر فرهنگ وقت، برای بازدید به مدرسه آنها می‌آید. فریدون، همکلاسی فریبرز پسر دکتر حسابی بود. معلمشان هم نمی‌دانست که اوضاع از چه قرار است. دکتر یدالله سحابی دانش‌آموزی را جلوی تخته می‌خواند و به او می‌گوید بنویس«من پدرم را دوست دارم». دانش‌آموز با ترس و لرز می‌نویسد و پدر چندین غلط املایی از نوشته او می‌گیرد: واو، میم، نقطه و نون را باید این‌طوری نوشت و به معلم می‌گوید چرا این مسائل را به دانش‌آموزان آموزش نمی‌دهید. بعد رو به خانم حسینی می‌گوید «من از درس فریدون اصلا راضی نیستم». اما معلم مخالفت می‌کند«فریدون بهترین دانش‌آموز من است». فریدون با علاقه تعریف می‌کند؛ موقع خداحافظی معلم از نوشتن نامه پدر در دفترچه نظافت می‌گوید که من نمی‌توانم خط شما را بخوانم. پدر خیلی از شنیدن این مسئله ناراحت شده و همین شد که بعد از آن در سال‌های بالاتر نسبت به من سخت‌گیری بیشتری شروع شد».

همیشه معلم

از حامد می‌پرسم «شما نوه چندم هستید؟» از هاله و دکتربهرام، استاد دانشگاه تربیت‌مدرس نام می‌برد «آنها از من بزرگ‌تر هستند». حامد خوشحال است که زمان آن سخت‌گیری را درک و تجربه نکرده. می‌گوید: «خوشبختانه نسبت به من خیلی سخت‌گیری نمی‌شد اگرچه دکترسحابی معلم سخت‌گیری بود اما سخت هم مهر می‌ورزید و با محبت بود». به نظر حامد هرچقدر که به دکتریدالله سحابی نزدیک بودید سخت‌گیری وی بیشتر می‌شد و برای همین نسبت به فرزندان سخت‌گیرتر بود تا نوه‌ها. بعد با لبخند ادامه می‌دهد: «او با خودش هم سخت‌گیر بود و فقط به دیگران سخت‌گیری نمی‌کرد. پدربزرگ به‌غیر از ماه رمضان دوماه دیگر سال را روزه می‌گرفت. در تعلیم و تربیت کوشا بود و همه فکرش آموزش بود. یادم هست که حتی در آخرین روزهای حیات خود به مدرسه کوثر می‌رفت و خودش جوایز دانش‌آموزان را می‌داد». به خود می‌گویم دلیل ۷۶سال معلمی حتما همان عشق بی‌انتهاست. دکتریدالله سحابی از ۱۳۰۴ در دبستان ابن‌سینا معلمی را شروع می‌کند و در سال ۱۳۶۹ دبیرستان کوثر را تاسیس و تا سال ۱۳۸۱ اصرار داشت که در جلسه اولیا و مربیان مدرسه حضور داشته باشد و در اواخر عمر با واکر و چشمانی کم‌سو به مدرسه می‌رفت. از حامد می‌پرسم پدر شما هم روایتی از سخت‌گیری پدر داشت یا نه؟ و او می‌گوید «کم» چون پدرم فرزند بزرگ خانواده بود و در موقع تحصیل پدر، پدربزرگم خود در دانشگاه لیل فرانسه در رشته گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی و آب‌های زیرزمینی تحصیل می‌کردند. بعد فریدون می‌گوید: «پدر با هر کدام از بچه‌ها که بیشتر تماس داشت نسبت به آن حساس‌تر بود. من آن زمان بیشتر در خانه بودم». می‌پرسم رفتار پدر نسبت به دخترانشان زهره و دره خانم چطور بود و او پاسخ می‌دهد: «من کمتر از پدرم سخت‌گیری نسبت به دخترها دیدم و نسبت به منصور هم حساسیت کمتر بود». می‌پرسم اولین‌باری که پدر زندان رفت شما چند ساله بودید؟ می‌گوید: من تازه فارغ‌التحصیل شده بودم و حامد حدودا یک‌ساله بود. سال ۱۳۴۱ ایشان زندانی شدند. من متولد۱۳۱۶ هستم و حامد در سال ۱۳۴۱ به دنیا آمد. زمانی که پدر زندانی بود، یعنی سال ۱۳۴۳ برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتم». می‌پرسم زمان دفاعیات معروف مهندس بازرگان و دکتر سحابی و بقیه اعضای نهضت آزادی ایران شما ایران نبودید؟ می‌گوید: «من عضو کنفدراسیون دانشجویی بودم و به‌همراه چندنفر از جمله قطب‌زاده و... در اروپا متن دفاعیات را منتشر می‌کردیم». وسوسه می‌شوم که بپرسم در نبود پدر اداره زندگی بر دوش چه کسی بود؟ و او در جواب به نقش مادرش تأکید دارد: «من ایران نبودم و از طریق نامه با پدر و عزت در زندان در ارتباط بودم. پدر در پاسخ نامه من می‌نوشت به وضعیت موجود فکر نکنم و درس بخوانم و کار خود را دقیق انجام دهم».

حامد: او با خودش هم سخت‌گیر بود و فقط به دیگران سخت‌گیری نمی‌کرد. پدربزرگ به‌غیر از ماه رمضان دوماه دیگر سال را روزه می‌گرفت. در تعلیم و تربیت کوشا بود و همه فکرش آموزش بود. در آخرین روزهای حیات خود به مدرسه کوثر می‌رفت و خودش جوایز دانش‌آموزان را می‌داد

رو به حامد می‌گویم: «پدربزرگ سیاسی را به‌خاطر دارد یا پدربزرگ فرهنگی را؟» و او به دقت جواب می‌دهد «خیلی تفکیکی بین این دو در ذهن ندارم. پدربزرگ را با تمام جنبه‌ها به یکسان به یاد می‌آورم. خانواده ما متاثر از منش و روش ایشان بود. هم پدرم و هم مادرم که نسبت فامیلی با هم نداشتند از ایشان متاثر بودند». بعد می‌گوید «ما دوره‌ای طولانی را در مواقعی که پدر زندان بود با ایشان زندگی می‌کردیم و تحت تأثیر روش و منشش بودیم اما این سخت‌گیری‌ها را حس نکردیم». حامد، دوره مدیرعاملی دکتریدالله سحابی را در شرکت «یاد» که توسط ۱۲استاد دانشگاه (مهدی بازرگان، دکتر معظمی، یدالله سحابی، محمد قریب، مهندس انتظام، دکتر بیژن، کمال‌الدین جناب، عبدالحسین خلیلی، رحیم عابدی، منصور عطایی، دکتر میربابایی و دکتر نعمت‌الهی) در سال ۱۳۳۳تاسیس شده بود به خاطر دارد و اینکه در این شرکت مهندسی- پیمانکاری همه کسانی که با دکتریدالله سحابی کار می‌کردند در اصول ساخت‌وساز، سخت‌گیری ایشان را به یاد دارند؛ «دکتر در هر زمینه‌ای دقیق بودند هم در سیستم اجرایی، هم تعلیم و تربیت و هم در برخورد فردی و اجتماعی».

فریدون سحابی سر شوق آمده، از یادمانده‌های کودکی و نوجوانی خود می‌گوید؛ «بگذار یک نمونه دیگر را برایت تعریف کنم... قطع کتاب جغرافیای کلاس ششم ابتدایی ما دوبرابر کتاب‌های دیگر بود چون نقشه‌های متعددی داشت. ما در کلاس پنجم نقشه پنج قاره را می‌خواندیم و در کلاس ششم جغرافیای ایران را. این کتاب برای هر قاره‌ای دو نقشه داشت: جغرافیای طبیعی که کوه و دریا و... را نشان می‌داد و دیگری نقشه سیاسی بود و راه و شهر و... به یاد دارم پدر تمام محل کوه، رودخانه، رود و دریا و... را به اسم می‌دانست و توقع داشت من هم بدانم. می‌گفت رودخانه یانگ‌تسه کیانگ چین کجاست؟ او زیاد سفر می‌کرد». تنهایی سفر می‌کرد یا همراه خانواده؟ پاسخ می‌دهد «سفرها کاری بود نه تفریحی. با دانشجویان و همکاران خود به سفر علمی و تحقیقاتی می‌رفت».

فریدون ادامه می‌دهد «یک‌بار دیروقت با هم نشسته بودیم و من جغرافیای کلاس ششم را می‌خواندم. آن‌زمان قم جزء استان تهران بود. پدرم از من پرسید قم کجای تهران است. من گفتم شمال تهران و ایشان خیلی‌عصبانی شد». می‌پرسم موقع عصبانیت چه عکس‌العملی داشتند؟ «با اشتیاق و لبخندی از ته دل می‌گوید هر عکس‌العمل فیزیکی و غیرفیزیکی می‌توانست در انتظارت باشد». دست راستش را جلوی صورتش می‌گیرد و می‌خندد «بالأخره مادرم آمد و گفت حالا چه فرقی می‌کند؟ قم در شرق تهران قرار دارد. پدر به‌شدت عصبانی شد و از اتاق بیرون رفت و وقتی برگشت گفت فریدون! بالاخره قم کجای تهران قرار گرفته؟ و من گفتم غرب تهران. ایشان کاغذی درآورد و روی آن نقشه‌ای را ترسیم کرد؛ تهران، قم و اصفهان و کاشان را مشخص کرد. نقشه چهارجهت شمال و جنوب و غرب و شرق را نشان می‌داد. بعدا به‌دقت برای من توضیح داد و درنهایت پرسید برای رفتن به اصفهان از کدام راه باید رفت و من این‌بار درست پاسخ دادم». می‌پرسم مادرتان هم باسواد بودند؟ «بله، اما نه به اندازه پدرم».

دلم می‌خواهد بدانم دکترسحابی همسر را چگونه خطاب می‌کرد. فریدون می‌خندد و به حامد نگاه می‌کند. حامد این سؤال را جواب می‌دهد: «به شرایط بستگی داشت. در محیط خانوادگی ما همه «مادر» صدا می‌زدیم و پدربزرگ هم از زبان ما، «مادر» خطابش می‌کردند، ولی به‌صورت خصوصی معصومه‌خانم می‌گفتند. و فریدون می‌گوید، اما مادر، پدرم را دکتر خطاب می‌کردند».

ناخودآگاه به چشمان فریدون سحابی خیره می‌شوم؛ چشمانی که در آن امید جوانه می‌زند و به خود می‌گویم او همچون تبارش آدمی است از نسل دیگر، نسلی که شاید تکرار آن میسر نباشد؛ نسلی از جنس مردان صبور و پرحوصله و البته آدمی که از سرچشمه شک، آب خورده و با ایمان و یقین قدم گذاشته در راه قانون. از نسل باورکنندگان و سازندگان تاریخ و عاشقان سینه‌چاک ایران‌زمین. می‌پرسم کی فعالیت سیاسی را شروع کردید. او به سال ۱۳۳۹ اشاره می‌کند که دانشجوی سال سوم بود و عضو شورای دانشجویی جبهه ملی دانشگاه تهران؛ «ما با شورای دانشجویان جبهه ملی مشکلی داشتیم. ما می‌گفتیم دانشجویان مسلمان فعال در جبهه ملی چرا در اقلیت هستند؟ و این را با مرحوم عطایی، عباس شیبانی و مهندس عزت‌الله در میان می‌گذاشتیم. بعدها این فکر مورد توافق قرار گرفت و در سال ۱۳۴۱، نهضت آزادی ایران تأسیس شد. ما در جبهه دانشجویی آن عضو بودیم».

رو به حامد می‌پرسم رشته تحصیلی شما چه بود؟ او در سال ۱۳۵۹، دیپلم گرفته. «آن‌زمان دوران انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه بود و برای همین در سال ۱۳۶۳، کنکور دادم و هم در رشته مکانیک دانشگاه شریف پذیرفته شدم و هم در رشته فیزیک دانشگاه آزاد. بعد از یک‌ترم تحصیل در دانشگاه صنعتی شریف به دانشگاه آزاد برگشتم و در آنجا ادامه تحصیل دادم و در دوره کارشناسی‌ارشد MBA را در دانشگاه صنعتی شریف خواندم». می‌پرسم دبیرستان را در کجا بودید؟ در مدرسه علوی درس خوانده و دبیرستان کمال از سال ۱۳۵۲ تعطیل بوده.

ادامه در صفحه۷

آینه دیروز

۹سال پیش در چنین روزی

شرق

- رقابت شانه‌به‌شانه چپ و راست ایتالیا
- گفت‌وگوی اختصاصی «شرق» با ژولیت بینوش- فرانسوی‌ها یک عذرخواهی به دنیا بدهکارند
- خداحافظی شون کانری از سینما
- به‌زودی در مشهد اعلام می‌شود- خبرهای خوش آقای رئیس‌جمهور
- با پذیرش درخواست دانشجویان و کارگران- شیراک عقب‌نشینی کرد
- احمدی‌نژاد تیتر اول روزنامه‌های آلمان

کیهان

- دبیر شورای‌عالی‌امنیت‌ملی در قطر: راه‌حل مسئله عراق عقب‌نشینی اشغالگران است
- چاوز: سفیر آمریکا! اخراجت می‌کنم
- ترور سیدحسن نصرالله ناکام ماند
- فلسفه و اندیشه ارتباطات در گفت‌وگو با پروفسور مولانا
- از حزب اعتماد ملی تا وزارت نفت- گپ‌وگفت نسل سومی با اسماعیل ططری

اعتماد ملی

- احمدی‌نژاد در مشهد: خبر خوش هسته‌ای دارم
- نشست اتحادیه اروپا درباره برخورد با پرونده ایران
- فرود اضطراری حدادعادل در مهرآباد
- بهارآزادی به ۱۶۵هزارتومان رسید- زلزله در بازار سکه

ایران

- رئیس‌جمهوری در جمع مردم مشهد نوید داد: ایران در انتظار یک خبر خوش- امروز رئیس‌جمهوری خبر یک پیشرفت علمی مهم را به مردم خواهد داد
- شب گذشته در فرودگاه مهرآباد صورت گرفت- فرود اضطراری هواپیمای رئیس‌مجلس- هواپیمای حامل هیأت پارلمانی ایران به ریاست حدادعادل برای شرکت در چهارمین اجلاس رؤسای مجالس کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، عازم ترکیه بود
- با موافقت رئیس قوه‌قضائیه- دیه کامل انسان ۲۶میلیون‌و ۲۵ هزارتومان تعیین شد
- با لغو قانون استخدام اول- پاریس تسلیم شد
- دبیر شورای‌عالی‌امنیت‌ملی: فعالیت هسته‌ای ایران تهدیدی برای منطقه نیست

جمهوری اسلامی

- علی‌رغم فشارهای آمریکا و انگلیس-ائتلاف یکپارچه عراق، ابراهیم‌جعفری را مجددا برای نخست‌وزیری برگزید
- رئیس‌جمهور در اجتماع مردم مشهد: در زمینه مسائل هسته‌ای بر اصول خود ایستاده‌ایم
- لاریجانی در گفت‌وگو با شبکه تلویزیونی الجزیره: امکان رویارویی آمریکا با ایران وجود ندارد
- برای اولین‌بار در جهان- ایران به دانش جوش هسته‌ای دست یافت

اطلاعات

- در گفت‌وگو با شبکه خبری الجزیره صورت گرفت- اظهارات لاریجانی درباره امنیت منطقه و ادامه همکاری با آژانس
- وزیر آموزش‌وپرورش کسب عنوان چهره زن مسلمان سال را به دکتر صفارزاده تبریک گفت
- رئیس‌جمهوری در دیدار از خراسان‌رضوی: روحیه ایثارگری ضامن امنیت و استقلال ایران است
- در دیدار با نمایندگان عضو فراکسیون خط امام و تعداد دیگری از نمایندگان مجلس-دعوت سیدمحمد خاتمی از گروه‌های سیاسی به وحدت
- از فردا در رأس یک هیأت بلندپایه سیاسی آغاز می‌شود: سفر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به کشورهای سوریه و کویت
- با حضور دکتر حدادعادل و رؤسای مجالس ۴۵ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی: چهارمین کنفرانس مجالس کشورهای اسلامی فردا در استانبول گشایش می‌یابد

ادامه از صفحه اول

کمیته فراقوه‌ای برای اراضی

بنابراین در اولین گام، فوریت تشکیل کمیته‌ای فراقوه‌ای و همتراز با شورای امنیت ملی برای رویارویی با روند پرقدرت تخریب پیشنهاد می‌شود؛ کمیته‌ای که باید امنیت غذایی را همسان امنیت در سایر عرصه‌های پیش‌روی تلقی کند. این کمیته باید با وضع قوانین جامع و با بهره‌گیری از توانی بیش از ضابطان دادگستری سرانجام به تداوم این اشتباه تاریخی پایان دهد. بدون تردید تمامی مردم کشورمان برای چنین کمیته‌ای، ضابطانی بالقوه برای حراست از منافع ملی کشور به‌شمار خواهند آمد.